

## پیرامون وزن شاهنامه

به استاد احسان یارشاطر

تا سال و ماه و روز و شب است اندر این جهان  
فرخنده باد روز و شب و سال و ماه تو!  
فرخی سستانی

- ۱- درباره وزن شعر در زبان پهلوی نظرهای گوناگونی ابراز شده است. برخی آن را هجایی، برخی تکیه‌ای یا ضربی و برخی هجایی-تکیه‌ای دانسته‌اند. برخی دیگر از پژوهندگان معتقدند که شعر در پی پیش از اسلام نیز از شعر پهلوی جدا بود و شعر در آن زمان نیز وزن کمی یا عروضی داشت. ولی درباره وزن متقارب عموماً اعتقاد بر این است که این وزن مانند وزن رباعی اصلاً یک وزن ایرانی است که از اشعار یازده هجایی پهلوی در زیر تأثیر عروض عرب و یا حتی بدون تأثیر آن پدید گشته است.<sup>۱</sup>
- ۲- بحر متقارب مانند بحرهای هزج، خفیف، سریع و رمل از بحرهای است که از همان دوره نخستین شعر عروضی فارسی رواج کامل داشته است. بحر متقارب نتنها برای سرودن داستانهای حماسی چون شاهنامه، گرشاسپنامه، برزنامه، بهمن‌نامه، کوش‌نامه و دیگر منظومه‌های حماسی بکار رفته است، بلکه آن را برای منظومه‌های اخلاقی چون آفرین‌نامه بوشکور بلخی، پندنامه انوشروان از بدایعی بلخی، کلیله و دمنه قانعی طوسی و بوستان سعدی شیرازی و همچنین برای منظومه‌های عاشقانه چون وامق و عذرا، سرخ بت و خنگ بت، هر دو از عنصری بلخی، یوسف و زلیخا از شاعری امانی نام و ورقه و گلشاه از عیوقی نیز بکار برده‌اند.
- ۳- متقارب بحری است که وزن اصلی آن بر تکرار کامل چهار بار پایه فعلون

(۵ - -) در هر مصراع (هشت بار در بیت) قرار گرفته است و این وزن اصلی را متقارب مثنی سالم می‌گویند، مانند این بیت از شاهنامه مسعودی مروزی:

نخستین گیومرث آمد به شاهی      گرفتش به گیتی درون پیشگاهی  
 - - - | - - - | - - - | - - -  
 فعولن    فعولن    فعولن    فعولن

ولی وزن شاهنامه متقارب مثنی محذوف یا مقصور است، یعنی آخرین هجای بلند از آخرین پایه در هر مصراع یا کاملاً حذف می‌شود و از این رو آن را محذوف می‌نامند:

جهانا چه بدمهر و بدگوهری  
 - - - | - - - | - - - | - - -  
 فعولن    فعولن    فعولن    فعولن

و یا دو هجای بلند آخرین تبدیل به یک هجای کشیده می‌گردد که کمیت آن برابر یک هجای بلند و یک هجای کوتاه است (که ما آن را به این شکل رسم می‌کنیم) و در واقع چنان است که آخرین هجای بلند تبدیل به یک هجای کوتاه شده باشد و از این رو آن را مقصور می‌نامند:

جهانا مپرور چو خواهی درود  
 - - - | - - - | - - - | - - -  
 فعولن    فعولن    فعولن    فعولن

ولی در پایان مصراع هجای کشیده را با اصطلاح ندیده می‌گیرند و آن را مانند یک هجای بلند ثبت و تقطیع می‌کنند.

۴ - در بالا از هجای کشیده سخن رفت. هجای کشیده هجایی است که از یک هجای بلند بسته و یک صامت (: دست) و یا یک هجای بلند باز و یک صامت (: راز) یا دو صامت (: راست) تشکیل می‌گردد. کمیت یک هجای کشیده برابر یک هجای بلند و یک هجای کوتاه است:<sup>۲</sup>

بدان خواسته دست بردی دراز      جمشید ۸۱  
 همین رازها کرد نیز آشکار      جمشید ۴۴  
 سرش راست بر شد چو سرو بلند      دیباچه ۶۱

در دستویسهای جواناتریا کم اعتبارتر نگاه در این گونه موارد برای روانتر کردن وزن، هجای کشیده را به یک هجای بلند و یک هجای کوتاه تغییر داده‌اند. برای نمونه:

خرد بهتر از هر چه ایزدت داد      دیباچه ۱۷

## چو داند بخواندت نزدیک خویش رستم و سهراب ۱۱۵

در مثال نخستین در برخی از دستویسها ایزدت داد به ایزد بداد و در مثال دوم بخواندت نزدیک به بخواند بنزدیک تغییر داده شده است.

به گمان نگارنده برابر گرفتن کمیت یک هجای کشیده با یک هجای بلند و یا یک هجای کوتاه گام بزرگی در راه آماده ساختن زبان فارسی برای پذیرفتن وزن عروضی بود. ولی این کار همه دشواریها را نمی‌گشود و نخستین کسانی که به زبان فارسی شعر عروضی گفتند، ناچار بودند تغییرات دیگری نیز در صورت واژه‌های فارسی بدهند. ما در زیر مهمترین این تغییرات را بر مثال شاهنامه نشان می‌دهیم.

۵- تبدیل مصوت بلند یا مرکب به کوتاه :

آرامیدن به آرمیدن، آزاردن و آزردن (پهلوی (āzā(a)rdan)<sup>۳</sup>، آموختن و آمختن (پ (āmōxtan)، آمیختن و آمختن (پ (āmēxtan)، آهیختن و آهیختن (پ (āhīxtan)، اندوه و انده (پ (andōh)، اوفتادن و افتادن (پ (ōftādan)، — اومند و — مند (پ (—ōmand) مثلاً در: دانشومند و خردمند، بودن و بُدن (پ (būdan)، پادشاه و پادشه، بیهوده و بیّهده، پرداختن و پردختن (پ (pardā(a)xtan)، پیامبر و پیامبر، پیرامون به پیرامن (پ (pērāmōn)، پیغامبر و پیغمبر (پ (paygāmbar)، پنجاه و پنجه (پ (panjāh)، چاه و چه (پ (čāh)، چون و چن (صورت چن در جلوی مصوت می‌آید؛ پ (čiyōn)، چیدن (گویا بکار نرفته است) به چیدن (پ (čīdan)، خاموش و خامش (پ (xāmōš)، خشنود و خُشند (پ (xusnūd)، خوابانیدن (خوابانندن بکار رفته است) به خوابنیدن، دهان و دهن (پ (dahān)؛ صورت دهن گویا تنها در محل قافیه بکار رفته است، چون در آغاز و میانه مصرع از نظر وزن نیازی به آن نیست)، دیباه (با آن که در وزن متقارب می‌گنجد) به دیبه (پ (dēbāg)، دیگر و دیگر (پ (dudīgar = فارسی دو دیگ)، راه و ره (پ (rāh)، رستاخیز به رستخیز، روباه و روبه (پ (rōbāh)، زینهار و زنهار (پ (zēnhār)، سپاه و سپه (پ (spāh)، سپاهید به سپهید (پ (spāhbed)، شاه و شه (پ (šāh)، شاهان شاه، شاهنشاه به شاهنش، شاهنشاه، شهنشه (پ (šāhānšāh)، شماردن و شمردن (پ (ōšmā(u)rdan) و در ترکیباتی چون: ستاره شمار و ستاره شُمر (پ (star-ōšmā(u)r) و غیره، شُنون و شُندن (پ (ā(a)šnūdan)، فراموش و فرامش (پ (frāmōš)، کوه و کُ (پ (kōf)، گاه و گه (پ (gāh)، — گذار و — گذر (پ (widār) مثلاً در: رهگذار و رهگذر و غیره، گناه و گنه (پ (wināh)، گوهر و گهر (پ (gōhar)، — گین و — گن (پ (—gē(e)n)، میر— (ریشه مضارع

مردن) و میر— (میرد، میریم، میرند؛ پ— murdan, mīr)، میژ و میژه (صورت مژّه الحاقی است؛ پ— mij(ak)، نیکوونکو (پ— nekōg)، هوش و هُش (پ— ahōš).  
در پایان این بخش از مواردی نیز یاد می‌کنیم که مصوت بلند  $\bar{o}$  (واو مجهول) بضرورت وزن به مصوت کوتاه تبدیل می‌شود، ولی در خط فارسی یکسان نوشته می‌شوند، مانند: سوی (پ— sōy)، خوی (پ— xōg) و غیره، مثلاً  $\bar{sō}$ -yi به  $\bar{sō}$ -yi: so-yi  
سوی بچگان برد تا بشکرند متوجه ۸۲

### ۶ - تبدیل مصوت کوتاه به بلند:

افریدون به آفریدون (پ— Fredōn)، اهرمن و آهرمن (صورت اهریمن الحاقی است؛ پ— Ahreman)، پُل به پول (؟؛ پ— puhl)، چسر به سار (پ— sar) مثلاً در: سبکسر و سبکسار، گاوسر و گاوسار و غیره، مهمان و میهمان (پ— mehmān)، هَمال و هامال (پ— hamāl)، هماوران (ثعالبی) به هاماوران.

در پایان این بخش از مواردی نیز یاد می‌کنیم که مصوت کوتاه  $u$  و  $i$  بضرورت وزن به مصوت بلند تبدیل می‌شوند، ولی در خط فارسی یکسان نوشته می‌شوند، و (پ— ud)، تو (پ— tō)، دو (پ— dō)، سه (پ— sē)، چه (پ— čē)، که (پ— kē) و غیره و کسره اضافه (پ— ī). مثلاً در مصراع زیر دوبار  $si$  به  $si$  تبدیل شده است:

بینداخت سه جای سه چوبه تیر نوذر ۳۹۲

و در مصراع زیر که هجای کوتاه است (ki)، چه هجای بلند است (čī)، و نخستین بلند ( $\bar{u}$ ) و و دوم و سوم کوتاه (u) هستند:

ببین تا که و چه و چونند و چند کاموس کشانی ۸۸۶

و در مصراع زیر کسره اضافه نخستین یک هجای بلند (ī) و کسره اضافه دوم یک هجای کوتاه (i) است:

به نام خداوند جان و خرد دیباچه ۱

### ۷ - افکندن یک یا چند حرف و ساده کردن حرف مشدد:

آزاد و زاد (پ— āzād) و در نامهایی چون: چهارآزاد به چهارزاد (پ— čīhrāzād) و غیره، آذررنگ به آذرنگ، آواز و آوا (پ— āwāz)، ابا و با (پ— ābag)، ابر و بر (پ— abar)، ابروینز (ثعالبی) به پرویز (پ— Abarwēz)، ابریشم و بریشم (پ— abrešom)، ابی و بی (پ— abe)، ازّه و از و ار، ازواره (طبری) به زواره (پ— uzwārag)، از و ز (پ— az)، ابستا به استا و است (پ— abestāg)، اکنون و کنون (پ— nūn)، اگر و گروار (پ— agar)، اُمید به اُمید و اومید (صورت امید الحاقی است؛ پ— ummēd و emēd)، اندازه و انداز (پ—

اندر و در (پ andar)، اندرون و درون (پ andarōn و darōn)، انوشه و نوشه (پ anōšag) و درنا مهایی چون: انوشگزاد به نوشزاد (پ Anōšagzād)، انوشروان به نوشین روان یا نوشیروان (پ Anōšagruwān)، مهرک انوشگزادان به مهرک نوشزاد (پ Mihrak i Anōšagzādān) و غیره، اوی و او و وی (پ ōy)، بچه و بچه (پ waččag)، برمایون (ثعالبی) به برمایه (پ Barmāyōn)، بزه و بیره (پ warrag)، بوید و بید، بویم و بیم، پزو پر (پ parr)، پزو پر (پ purr)، پروین و پرو، پسر (پ pusar) و پس (پ pus)، تاریک و تاری (پ tāriḡ)، تاه و تا (پ tāg)، چون و چو (صورت چو در جلوی صامت می آید)، چهار و چار (پ čahār)، چهل و چل (پ čahal)، خارور به خاور، خورشید و شید (پ xwarršēd)، دریدن و دریدن (پ darrīdan)، دیباه به دیبا، رمه و رم (پ ram(ag))، زادان فسرخ (ثعالبی) به زادفرخ، زان سوتر به زاستر، زروزر (پ zarr)، سیاوخش و سیاوش (صورت سیاوش الحاقی است؛ پ siyāwaxš)، فزه و فز و فر (پ xwarrah/farrah = خوره)، قادسیه به قادسی، کی کاوس به کاوس (پ Kay Kāyōs)، گرامی کرد (ثعالبی) به گرامی (پ Grāmīggird)، گشنسپ به گشسپ (پ Gušnasp)، ماوراء النهر به ماورالنهر، مرده ریگ به مرده ری، نریمان و نیرم، هرزمان و هرمان، هرمز و هرمرز، هماوران به هماور، هنوز و نوز (صورت هنیز الحاقی است؛ ahanūz)، هفتانبساد به هفتواد.

ولی صورتهای دشخوار (پ dušxwār)، -ستان (پ estān) در: شارستان، خارستان و غیره، به دشوار، -سان کوتاه نشده اند و صورتهای اخیر همه الحاقی اند.

#### ۸- افزودن یک یا چند حرف و مشدد کردن حرف ساده:

بتر و بتر، بریدن و بریدن (پ brīdan)، بهر و بهره (پ bahr)، پادشا و پادشاه (پ pādixšā(y))، پزمردن و پزمریدن، تروتر (پ tar)، تف و تفت (پ taftan)، تموز و تموز، همیشه به همیشه، تهم (به سکون دوم) به تهم (پ tahm/taxm) در: تهمتن، و به هر دو صورت در: گستههم (به سکون و زیر سوم)، جم و جتم (پ jam)، جمشید و جمشید (پ jamšēd)، چپ و چپ، خریدن و خریدن (پ xriḡdan)، خسط و خط، تخم و تخم، تخم و تخم (پ xumb)، خوشی و خوشی (پ xwaših)، زردشت و زردشت (پ Zardu(x)št)، زمی و زمین (پ zamīḡ)، سم و سم (پ sumb)، شب خون به شیخون، شخ و شخ، شکر و شکر (پ šakar)، شنا و آشنا و آشنا (پ šnāz)، عُمر و عمر، فراسیاب به فراسیاب (پ Frāsiyāb)، کروکر، کم و کم

(پ kam)، گوا و گواه، گیا و گیاه، (پ gōwāg)، گشن (به سکون دوم) و گشن (به زیریا زبر دوم؛ پ gušn)، مغناطیس به مغنیاطیس، نروتر (پ nar).

همچنین افزودن الف به پایان واژه‌ها (الف اطلاق):

اندرا، برهنه تن، بیژنا، چادرا، ریمن، منا و غیره.

و دیگر افزودن «های مصوت» به پایان برخی واژه‌ها و پسوندها:

—ان و —انه (پ ān-) مثلاً در: پیران سر و پیرانه سر و غیره، بار و باره (پ bār)،  
بن و بنه (پ bun(ag))، تار و تاره، جوان و جوانه (پ juwān)، چهر و چهره (پ čihr)،  
—خوار و —خواره مثلاً در: شیرخوار و شیرخواره، —دان و —دانه (پ dān(ag)) مثلاً در:  
ناردان و ناردانه، دد و دده (پ dad)، —روی و —رویه (پ rōy) مثلاً در: دوروی و  
دورویه، —سار و —ساره، مثلاً در رخسار و رخساره، —سوز و —سوزه، مثلاً در: دلسوز و  
دلسوزه، کام و کامه (پ kām(ag))، کران و کرانه (پ karān)، کین و کینه (پ kēn)،  
—گار و —گاره (پ —gār). مثلاً در: ستمگار و ستمگاره، گردون و گردونه (پ  
wardyūn): گرز و گرز (پ warz)، گزاف و گزافه، گمان و گمانه (پ gumān)،  
—گون و —گونه (پ —gōn(ag))، مثلاً در: دگرگون و دگرگونه، مانند و ماننده، مز و  
نزه، تژاد و تژاده، هفت و هفته (پ haft)، هنگام و هنگامه (پ hangām)، —ین و  
—ینه (پ —ēn)، مثلاً در: زرین و زرینه و غیره.

۹- قلب مصوت و صامت در آغاز واژه‌ها<sup>۴</sup>:

اسپر و سپر (پ spar)، اسپردن و سپردن (پ spurdan)، اسپرغم به سپرغم (پ  
spargam)، اسپهد و سپهد، استدن و سندن، اشتاب و شتاب (پ oštāftan)، استخر  
و ستخر، اسفندارمذ به سفندارمذ (پ spandarmad)، اسکندر و سکندر (پ Skandar)،  
اسکوبا به سکوبا، اسقف به سقف، اسماعیل به سماعیل، اشتسر و شتر (پ uštar)،  
اصطرلاب به صرلاب و صلاب، افتادن و فتادن (پ oftādan)، افراشتن و فراشتن (پ  
abrās(z)tan) و در ترکیباتی چون: سرافراز و سرفراز و غیره، افروختن و فروختن (پ  
abrōx(z)tan) و در ترکیباتی چون دل افروز و دل فروز و غیره، افریدون به فریدون،  
افزودن و فزودن (پ abzūdan)، آفسردن و فسردن (پ afsā(a)rdan)، افسوس و فسوس  
(پ afsōs)، افسون و فسون (پ afsōn)، افشاندن و فشاندن (پ afsāndan) و در  
ترکیباتی چون سرافشان و جان فشان و غیره، افشاردن و فشردن (پ afsā(u)rdan)،  
افگندن و فگندن (پ abgandan) و در ترکیباتی چون مردافگن و دشمن فگن و غیره،  
ایستادن و ستادن (پ ēstādan).

جابجایی مصوتها گاه در میان واژه نیز انجام گرفته است، مانند: برهنه و برهنه (پ brahmag).

۱۰ - تبدیل مصوت به ساکن :

رستم و سهراب ۹۵۸	پدزم آن گرانمایه پهلوان
دیباچه ۱۷	خرد بهتر از هر چه ایندوت داد
سیاوخش ۱۲۷۹	چنان تا رسیدند بنهشت کنگ
رزم یازده رخ ۷۱۷	یکی پیل بنیان جوشن شده
سیاوخش ۲۸	تورا سوی این بیشه که نمود راه
رزم یازده رخ ۱۴۲۸	نباشم من اورا به دو جهان نیا

۱۱ - تبدیل حرفی به حرف دیگر:

آوای و آواز، اورمزد و هرمزد (پ Ohrmazd)، پادشاه و پادشای، گواه و گوای، هیچ و ایچ (پ hēč).

۱۲ - ادغام دو مصوت :

کز (= که از)، نز (= نه از)، کم (= که ام)، کت (= که ات)، کش (= که اش)، بافرین (= با آفرین)، بآیین (= به آیین)، اژدهاست (= اژدها است)، خواسته ست (= خواسته است)، به خیمه ندرن (= به خیمه اندرون)، به آتشکده ندر (= به آتشکده اندر)، بهره ش (= بهره اش)، ازه ش (= ازه اش) و غیره و غیره.

در این جا این پرسش پیش می آید که چرا شاعر که در هر حال صورتهای درون، در بهره و آژ را بکار برده است، در این گونه موارد به خیمه درون، به آتشکده در، بهره و آژش نگفته است که نیازی به ادغام دو مصوت نداشته باشد؟ پاسخ این است که فردوسی تا آن جا که وزن امکان دهد، صورت کامل یا کهنتر واژه را بکار می برد. برای نمونه در آغاز و میان مصراع صورت دهان را بکار می برد و صورت کوتاه دهن را تنها در محل قافیه می آورد. و یا هر کجا وزن ممکن سازد پای، جوی و -ستان می آورد و نه پا، جو و -سان. همچنین به گمان ما از را جز بضرورت وزن به ز تبدیل نمی کند، حتی اگر وزن کمی ثقیل گردد، مانند:

رستم و سهراب ۳۱۰	از اسپ اندر آمد گونامدار
رزم یازده رخ ۱۹۲۰	از اسپ اندر آمد سبک بیژنا

۱۳ - افکندن کسره اضافه :

رزم یازده رخ ۸۱۸	به هفتاد خون برادر پدر
------------------	------------------------

جنگ بزرگ کیخسرو ۴۸۱	پدر مادر شاه ایران زمین
جنگ مازندران ۳۵۱	بجز تیرگی شب به دیده ندید
منوچهر ۲۴۳	پدر گفت: پرداختن دل سزاست
سیاوخش ۱۳۸۵	بمالید خانه کمان را به دست
سیاوخش ۱۴۵۳	نسیره فریدون شبان پرورد
رفتن گیسوبه ترکستان ۴۹۰	گشونده پدر چون بود دوستدار

۱۴ - مشدد کردن حرف ی :

در بخش ۸ دیدیم که گاه بضرورت وزن حرفی مشدد می گردد. همچنین حرف ی در پایان برخی از واژه ها گاه بضرورت وزن مشدد بکار رفته است:

کین سیاوخش ۴۵۶	بیاراست ایوان به کرسی ساج
جنگ بزرگ کیخسرو ۳۴۱	به یاری گستهیم نوذربه بلخ
جنگ بزرگ کیخسرو ۴۹۹	به بیستی لشکر بترساندم

ولی در مواردی که پس از حرف ی حرف عطف آید:

سیاوخش ۱۳۱	که بود او سزای بزرگی و جاه
سیاوخش ۲۷۰	نپیچی و اندیشه آسان کنی
سیاوخش ۳۲۱	ز مردی و دانش جدایی کنم
سیاوخش ۴۰۰	فگنده به خواری و خسته جگر

نیازی حتمی به مشدد کردن حرف ی نیست، چون می توان حرف و پس از آن را دارای وقف یا موضع (position) دانست، چنان که در مثالهای زیر می بینیم:

رزم یازده رخ ۴۱۶	به من ده ، وُ بنگر در این دشت کین
رزم یازده رخ ۱۹۴۷	بیاسود بایند، وُ دم برزدن
جنگ بزرگ کیخسرو ۴۸۸	درودش ده از ما وُ بشنو پیام

۱۵ - قلب واژه های مرکب و ترکیبها:

آمد شد و شد آمد، نیک و بد و بدونیک، ترو خشک و خشک وتر، سرآسیمه و آسیمه سر، کم و بیش و بیش و کم، گیرودار و داروگیر و غیره.

و یا تقدم فعل اصلی بر فعل کمکی بضرورت وزن: باید خورد به خورد باید، باید بود به بود باید، خواهم کرد به کرد خواهم، خواهم بود به بود خواهم و غیره.

بویژه بسیاری از نامهای مرکب غالباً بضرورت وزن قلب گشته اند: آذرتوش (ثعالبی) به نوش آذر، اردشیرخوزه به خوزه اردشیر (پ Ardaxser - Xwarrah)، ایران شهر به شهر



ایران (پ Erān-Šahr)، برزافره (طبری) یا برزفری (مجمّل التّواریخ) به فریزر، برزین مهر به مهر برزین (پ Burzēnmīhr)، دز روین به روین دز، دزکنگ به کنگ دز، دزگنبدان به گنبدان دز، زادان قرخ (ثعالبی) به قرخ زاد، کی کاوس به کاوس کی. مؤلف مجمّل التّواریخ نیز به این موضوع اشاره کرده است: «و دیگر فریزر و نام او برزفری بودست، فردوسی در آن تقدیم و تأخیر کرد تا در وزن شعر آمد، و چنین بسیار کردست.»<sup>۵</sup>

با مقایسه میان مطالب غررالسیر ثعالبی و شاهنامه فردوسی مقدار دیگری از تغییراتی که فردوسی بضرورت وزن در نامها و اصطلاحات مأخذ خود داده است روشن می‌گردد. برای نمونه ثعالبی نام سه سرود باربد را پرتوفرخار و سبز اندر سبز و یزدان آفرید ثبت کرده است،<sup>۶</sup> در حالی که در شاهنامه پیگار گرد و سبز در سبز و داد آفرید آمده است<sup>۷</sup> که نام دوم صد درصد و نام سوم به احتمال زیاد بسبب ضرورت وزن تغییر صورت یافته‌اند و بی‌گمان اگر مأخذ فارسی یا پهلوی شاهنامه در دست بود اطلاع ما از این گونه تغییرات خیلی بیش از این بود. ولی از سوی دیگر گاه متون پهلوی در ثبت نامها با شاهنامه توافق دارند و نه با متون نثر عربی و فارسی. مثلاً ثعالبی کسيفری ثبت کرده است، ولی در شاهنامه فریگیس آمده است که برابر است با صورت پهلوی آن Frīgīz یا Frāgēz در بندهشن (صورت فرنگیس در شاهنامه الحاقی است). و یا بیشتر متون نثر فارسی و عربی نام هوشنگ را اوشهنج ثبت کرده‌اند، ولی در متون پهلوی مانند شاهنامه Hōšang آمده است. از این جا این احتمال را باید داد که در متون پهلوی که بیشتر آنها در سده‌های سوم و چهارم هجری از روی مأخذ کهنتر بازنویسی شده‌اند، برخی نامها بصورتی که از راه روایات حماسی رواج یافته بود تغییر یافته‌اند و بنابراین همه این تغییرات به دست فردوسی انجام نگرفته است و این مطلب تنها منحصر به ضبط نامها نیست.

#### ۱۶ - تقدم صفت بر موصوف و مضاف الیه بر مضاف:

ژدهافش درفش، پیچان کمند، تیره دل شهریار، جهاندار یزدان، سبز پرده سرای، سپهدار پیران، ستاره شمر موبدان، کار آزموده مهان، کاویانی درفش، گیهان خدیو، ناکار دیده جوان، نامور موبدان و غیره و غیره.

#### ۱۷ - شرح و بسط واژه‌ها و ترکیبها:

در شاهنامه مواردی هم هست که شاعر واژه‌ها و ترکیبها را بضرورت وزن شرح و بسط داده است. از این نمونه‌اند شرح اعداد، مانند: ده و دو بجای دوازده، دو هفت بجای چهارده، دو هشت بجای شانزده، دو شصت بجای صد و بیست، صدبارسی بجای سه

هزار، صد بار صد بجای ده هزار و غیره. و یا ترکیب نیک و بد تنها بصورت مقلوب بد و نیک می آید، بلکه بضرورت وزن به صورتهای: ز نیک و ز بد، از نیک و بد، از بد و نیک. همچنین کم و بیش تنها بصورت مقلوب بیش و کم، بلکه نیز بصورتهای: کمایش، کم و بیش، کمی و بیشی، بیشی و کمی، زییش و زکم، از بیش و کم، از کم و بیش، زکم و زییش و غیره. و یا از دز سپید که نه به این صورت در وزن می گنجد و نه بصورت مقلوب آن، بدین گونه نام برده است:

دزی بود کش خواندندی سپید رستم و سهراب ۱۵۵

و به همین صورت در جمله ها نیز بضرورت وزن ترتیب واژه ها دگرگون می گردد. برای نمونه جمله: که من شما را نگاه بد نکردم، بضرورت وزن بصورت زیر در می آید:

که من بد نکردم شما را نگاه فریدون ۳۷۴

دامنه این گونه تغییرات بسیار دراز است. تا آن جا که در یک جمله می توان گفت که در وزن عروضی عامل وزن در تعیین بخش بزرگی از دستور زبان مؤثر است و در شاهنامه تأثیر وزن بویژه آشکارتر است در مواردی چون: شیوه جمع بستن، کاربرد حروف اضافه مضاعف و پیشوندهای فعلی، مطابقت نکردن فعل با فاعل در شمار، حذف را و کاربرد زائد آن، کاربرد هر و حذف آن، فاصله انداختن میان پیشوند فعلی می و همی با فعل و یا تقدم فعل بر آنها و حذف فعل، فاعل و مفعول به قرینه.

۱۸ - با اینهمه باز در شاهنامه مانند دیگر اشعار دوره نخستین شعر فارسی تسامحاتی در وزن شعر به چشم می خورد. در بخش ۴ گفته شد که کمیت یک هجای کشیده برابر یک هجای بلند و یک هجای کوتاه است. بنابراین هرگاه که یک یا دو صامت پایانی هجای کشیده در وزن در محل هجای کوتاه بیفتد، چنان که دیدیم خللی در وزن شعر نمی افتد. ولی گاه این صامتها در محل هجای بلند می افتند و شاعر آنها را در تقطیع می اندازد:

بیاراستند سیستان چون بهشت منوچهر ۲۱۲

به هشتم بیاراستند تخت عاج کیقباد ۱

در این مثالها بیاراستند به دو هجای کشیده می انجامد، یکی راس و دیگری تند. در حالی که در مورد نخستین صامت س در محل هجای کوتاه افتاده و به وزن خللی نخورده است، در مورد دوم صامت د در محل هجای بلند واقع گشته و در تقطیع افتاده است. نمونه های دیگر:

پیامبر زنی بود سیندخت نام منوچهر ۲۱۲

پیامبر جهانجوی گیو دلیر رفتن گیوبه ترکستان ۵۱۲

کاموس کشانی ۳۲۰	رده برکشیدند همه یکسره
کاموس کشانی ۸۰۸	که جز سنگ خارا ندارند به کف
بیژن و منیژه ۴۸	کجا خان ارمانش خوانند به نام
بیژن و منیژه ۲۰۷	سه روز و سه شب شاد بودند بهم

در این مثالها نیز صامت م در پیامبر و صامت د در برند، برکشیدند، ندارند، خوانند و بودند در تقطیع می‌افتند.

اینها مواردی بود که هجای کشیده به یک صامت انجامیده است. در مواردی که هجای کشیده به دو صامت بینجامد نیز وضعیتی همان پدید می‌آید، یعنی صامت نخستین می‌افتد و صامت دوم با مصوت بعدی ترکیب می‌گردد:

منوچهر ۲۷۳	دل بخردان داشت و مغزردان
منوچهر ۳۴۶	برافروخت و گلنارگون کرد روی
جنگ مازندران ۱۷۴	نیافت از سرتیغ او زینهار
جنگ مازندران ۱۷۵	همی سوخت و غارت همی کرد شهر
جنگ مازندران ۴۳۴	بیفشارد و برکنند هر دو زبن
کاموس کشانی ۴۲۹	چپ و راست آورد گه دست و پای
رزم یازده رخ ۱۸۴۵	چنان بود خواست جهان آفرین

در این مثالها نیز صامتهای ش، خ، ف، ر، س در واژه‌های داشت، برافروخت، نیافت، سوخت، بیفشارد، راست و خواست در تقطیع می‌افتند و صامت دوم با مصوت کوتاه بعدی ترکیب می‌گردد.

در برخی از دستویسهای شاهنامه بیشتر این موارد را برای اصلاح وزن تغییر داده‌اند. برای مثال پیامبر را به پیمبر (یا: پیامد، بدست)، برکشیدند را به برکشیده، خوانند به نام را به خوانند نام، بودند را به بوده، بودخواست را به بُد مراد و غیره و غیره تغییر داده‌اند و یا در مثالهای دیگر اغلب حرف عطف و را حذف کرده‌اند و در شاهنامه‌های چاپی ماکان، مول، بروخیم و مسکونیز اغلب همین صورتهای دست خورده درون متن گردیده‌اند.

۱۹ - در شاهنامه همچنین حرف ن پس از هجای بلند گشاده قاعده در تقطیع می‌افتد، چنان که مثلاً در مصراع زیر حرف ن هر سه بار از تقطیع افتاده است:

همه باز خوانند آن یلان را ز جنگ جنگ بزرگ کیخسرو ۴۷۸

ولی تک و توک مواردی یافت می‌شود که حرف ن برابر یک هجای کوتاه گرفته شده

است:

هم از آشتی راندم هم ز جنگ کاموس کشانی ۱۹۵۳  
ولی محتمل است که این گونه موارد در سخن فردوسی الحاقی باشد و در مثال بالا  
نیز شاید ضبط درست راندم و است، ولی در سخن دقیقی این گونه موارد به نسبت بیشتر  
است:

که بی دین ناخوب باشد مهی چاپ مسکو ۶/۶۸/۵۰  
به دندان درفش فریدون شاه ۶/۹۰/۳۵۷  
شکسته شود چرخ گردون‌ها زمین سرخ گردد از آن خون‌ها  
۶/۸۸/۳۴۰

۲۰ - این تساهل در وزن که تنها در شاهنامه نیست، بلکه در آثار دیگر شاعران  
سده‌های چهارم و پنجم هجری نیز مثالهای فراوان دارد،<sup>۸</sup> از دید شاعران آن دوره محتملاً  
جزو اختیارات شاعری بشمار می‌رفت. ولی در هر حال به گمان نگارنده اگر از شعر سده  
سوم هجری نیز چیز مهمی برجای مانده بود کمیت و کیفیت این گونه تساهلها یا  
اختیارات شاعری بیش از این بود و چه بسا که دامنه آن از تساهل در وزن به فساد در بحر  
هم می‌کشید. در این جا نظر ما خواه نا خواه متوجه سه بیتی می‌گردد که از شاهنامه  
مسعودی مروزی بجا مانده است که از آنها یک بیت به وزن متقارب مثنی سالم است و دو  
بیت دیگر به وزن هزج مسدس محذوف یا مقصور.<sup>۹</sup> بیت نخستین را ما در بخش ۳ نقل  
کردیم. دو بیت دیگر آن چنین است:

چو سی سالی به گیتی پادشا بود که فرمانش به هر جایی روا بود  
— — — — — | — — — — —  
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن  
سپری شد ز مسان خسروانا که کام خویش راندند در جهانانا  
— — — — — | — — — — —  
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

۲۱ - در بخشهای ۵ تا ۱۷ این گفتار دیدیم که فردوسی گاه در کنار و گاه بجای  
صورت رسمی واژه‌ها و ترکیبها، بضرورت وزن صورتهای دیگری نیز بکار برده است که  
بیشتر آنها در زبان پهلوی و زبان رسمی فارسی نیست، ولی اکثر آنها را می‌توان در دیگر  
آثار منظوم فارسی پیدا کرد و مقدار زیادی هم بر آن افزود. این ویژگیهای زبان شعر در  
شاهنامه و دیگر آثار منظوم فارسی در زیر نفوذ وزن عروضی پدید آمده‌اند و به سخن دیگر  
شعر پهلوی که فاقد این ویژگیهاست فاقد وزن عروضی هم هست.<sup>۱۰</sup> از سوی دیگر

می‌دانیم که در ایران پیش از اسلام شاعری بخشی از خنیاگری بود، یعنی شعر از آواز و موسیقی جدا نبود.<sup>۱۱</sup> یک چنین شعری اگرچه از یک روی - چنان که ترانه های محلی نشان می‌دهند - به وزن عروضی نزدیک می‌گردد و گاه حتی با آن کاملاً تطبیق می‌کند، ولی از سوی دیگر تطبیق کامل وزنهای عروضی با دستگاههای موسیقی بطوری که هنگام خواندن در کمیت هجاها تغییری روی ندهد ممکن نیست.<sup>۱۲</sup> از این رو این نظریه که وزن شعر در زبان پهلوی هجایی-تکیه‌ای بود محتملتر است. منتها زبان پهلوی در این جا اصطلاحی بسیار کلی است و به گمان ما بهتر است بجای آن از شعر پهلویگ (یعنی زبان پهلوی پارتی) و شعر دری (یعنی زبان گفتار در زمان ساسانیان) سخن گفت و اصطلاح شعر پارسیگ (یعنی زبان نوشتار در زمان ساسانیان) را مشروط بکاربرد. چون در زمان ساسانیان شعر را بیشتر به زبان رایجتر و زنده‌تر دری که زبان گفتار بود می‌گفتند و کمتر به زبان نوشتار و نسبتاً منجمد پارسیگ. اصولاً بخش بزرگ ادبیات غیر دینی زبان پارسیگ را ترجمه‌ها و یا بهتر بگوییم بازنویسیهایی از ادبیات کلاسیک، یعنی ادبیات پهلویگ تشکیل می‌داد، چنان که مثلاً بزرگترین و مهمترین نمونه‌هایی که از شعر پارسیگ شناخته گردیده است، یعنی منظومه‌های یادگار زریران و درخت آسوریگ هر دو در اصل به زبان پهلویگ سروده شده بودند.

در هر حال وزن هجایی-تکیه‌ای شعر پهلویگ و پارسیگ و دری سببتر به وزن کمتی

تبدیل شد. ولی در چه زمانی و زیر تأثیر چه عاملی؟

مطالعه در وزن شعر در زبانهای دیگر نشان می‌دهد که وزن شعر در یک زبان هم می‌تواند در اثر تحوّل در خود آن زبان تغییر یابد و هم به تقلید از وزن شعر در زبانی دیگر. چنان که مثلاً وزن شعر یونانی بر اثر تحوّل در خود این زبان از کمتی به تکیه‌ای تبدیل شد، در حالی که در زبان لاتین وزن کمتی به تقلید از وزن شعر یونانی بوجود آمد، ولی بعد در اثر تحوّل در خود این زبان وزن کمتی به وزن تکیه‌ای تغییر یافت. و یا در زبانهای ژرمنی وزن شعر نخست به تقلید از وزن شعر در زبانهای رومی (زبانهای خویشاوند با لاتین) نخست هجایی کامل بود، ولی سپس در اثر تحوّل در خود این زبانها وزن شعر تغییر یافت و مثلاً در آلمانی وزن شعر آمیخته‌ای از هجایی-تکیه‌ای است. بنابراین تغییر وزن در شعر دری از هجایی-تکیه‌ای به کمتی، هم می‌تواند در اثر تحوّل در خود این زبان پدید شده باشد و هم در اثر تقلید از وزن شعر عرب. به گمان نگارنده تا زمانی که شعر دری جزئی از هنر خنیاگری بود، یعنی از ساز و آواز جدا نبود، نمی‌توانست دقیقاً وزن کمتی بپذیرد و این استقلال شعر از ساز و آواز محتملاً پس از زمان ساسانیان انجام گرفت

و حتی چند بیتی که به نخستین شاعران فارسی زبان چون ابوالینبغی عباس بن طرخان و ابوحفص سفدی نسبت داده اند هنوز به وزن هجایی-تکیه ای است. از سوی دیگر می دانیم که به همین شاعران سده های دوم و سوم هجری که در خدمت برمکیان و طاهریان و صفاریان بودند شعر عربی هم نسبت داده اند. بنابراین پربیراه نیست اگر حدس بزنیم که نخستین کوشش برای سرودن شعر فارسی به وزن کمی بوسیله همین شاعران ایرانی آشنا با شعر عرب انجام گرفت و زبان فارسی در طی سده های دوم و سوم هجری کم کم به گونه ای که در بخشهای ۵ تا ۱۷ این گفتار در مورد زبان شاهنامه دیدیم برای وزن کمی آماده گردید. با وجود این در آغاز هنوز تساهلهای زیادی در وزن شعر رخ می داد تا آن جا که گاهی شاعر مانند خواننده یا نوازنده ای که سهواً از دستگاهی به دستگاه دیگر رود، از بحری به بحر دیگر می رفت تا آن که سرانجام دامنه این تساهلهای به آنچه در بخش ۱۸ این گفتار در مورد شاهنامه دیدیم و در شعر دیگر شاعران سده های چهارم و پنجم هم هست محدود گردید که در واقع باید آن را نشانه آخرین تحول شعر در از یک وزن غیر کمی به وزن کمی دانست.

پس از آن که شعر دری وزن کمی گرفت و از هنر خنیاگری جدا گشت، شیوه پیشین یعنی وزن هجایی-تکیه ای نیز رسمیت و اهمیت ادبی خود را از دست داد و از آن پس تنها در قالب اشعار محلی و فهلویات ادامه یافت.

#### یادداشتها:

۱ - نیبرگ و بنونیست وزن شعر پهلوی را هجایی، هینگ تکیه ای یا ضربی، مار و کریستن سن و خانلری هجایی-تکیه ای می دانند. محمد تقی بهار و پرویز ناتل خانلری و احمد علی رجائی وزن شعر دری را از وزن شعر پهلوی جدا می دانند و معتقدند که شعر دری در پیش از اسلام نیز وزن کمی داشت. بهار حتی معتقد است که اعراب نیز وزن عروضی را از ایرانیان گرفته اند و تأثیر وزن عروضی شعر عرب در شعر فارسی مربوط به دوره های متأخرتر هجری است. ولی روکرت و نولدکه حتی در این که وزن متقارب نیز اصلاً یک وزن ایرانی باشد شک دارند و آنها این وزن را نیز مأخوذ از عروض عرب می دانند. نگاه کنید به:

F. Rückert, "Bemerkungen zu Mohl's Ausgabe des Firdusi," ZDMG 1856/10, s.280.

F. Geldner, *Über die Metrik des jüngeren Avesta*, Tübingen 1877.

Th. Nöldeke, *Das Iranische Nationalepos*, 2 Aufl., Berlin und Leipzig 1920, ss. 91-107.

J. Hertel, *Beiträge zur Metrik des Awestas und des Rgvedas*, Leipzig 1927 (Sächs. Ak. d. Wiss., Phil. hist. Kl. Abh. 38:3).

H. S. Nyberg, "Ein Hymnus auf Zervān in Bundahisn," ZDMG 1928/82 (N.F.7), ss. 217-35.

H.S. Nyberg, "Questions de cosmogonie et de cosmologie mazdeennes," JA 1929/214, pp. 193-310; 1931/219, pp. 1-134, 193-244.

E. Benveniste, "Le texte du Draxt Asūrik et la versification pehlevie," JA 1930/218, pp. 193-225.

W.B. Henning, "Ein manichäischer kosmogonischer Hymnus," NGWG (Phil.-hist. Kl.) 1932, pp.

214-28

- A.V.W. Jackson, *Researches in Manichaeism*, New York 1932.  
 E. Benveniste, "Le mémorial de Zarer," *JA* 1932/220, pp. 245-93.  
 Je. E. Bertel's, *Persidskaja poezija v Buchare*. X vek. Akademija Nauk SSSR, M.-L.1935.  
 A. Christensen, *Les Gestes des Rois dans les traditions de l'Iran antique*, Paris 1936.  
 W.B. Henning, "A Pahlavi Poem," *BSOAS* 1950-51/XIII, 3, pp. 641-48.  
 J.C. Tavadia, "A Didactic Poem in Zoroastrian Pahlavi," *Indo-Iranian Studies* 1-II, Visva-Bharati, Santiniketan 1950.  
 Chr. Rempis, "Die ältesten Dichtungen in Neupersisch," *ZDMG* 1951/101 (N.F. 26), ss.220-240.  
 Chr. H. Rempis, "Die Metrik als sprachwissenschaftliches Hilfsmittel im Altiranischen," *ZDMG* 1955/105 (N.F.30), ss. 64-65.  
 H. W. Bailey, "Lyrical poems of the Sakas," *Dr. J.M. Unvala memorial volume*, Bombay 1964, pp. 1-5.  
 S. Shaked, "Specimens of Middle Persian verse," *W. B. Henning Memorial Volume*, London 1970, pp. 395-405.  
 A. Tafazzoli, "Andarz Wehžād Farrox Pērōz containing a pahlavi poem," *Studia Iranica* 1972/1,2, pp. 207-17.  
 A. Tafazzoli, "Some Middle-Persian quotations in classical Arabic and Persian texts," *Mémorial Jean de Menasce*, Louvain 1974, pp. 337-49.  
 G. Lazard, "Deux poemes persans de tradition pehlevie," *Mémorial Jean de Menasce*, Louvain 1974, pp. 433-40.

مار (Pr. Marr)، «وزن شمری شاهنامه»، هزاره فردوسی، تهران ۱۳۲۲ (۱۳۶۲)، ص ۲۱۸-۲۲۷.

محمد تقی بهار «سبک شعر فارسی»، در بهار و ادب فارسی، بکوشش محمد گلین، جلد ۱، تهران ۱۳۵۱، ص ۶۸-۷۴.

محمد تقی بهار، «شعر در ایران»، همان جا، ص ۷۴-۱۴۲.

پرویز ناتل خانلری، وزن شعر فارسی، تهران ۱۳۴۵، ص ۳۸-۷۵.

احمد علی رجائی، پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی (ترجمه ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید)، تهران

۱۳۵۳، مقدمه.

۲ - عروضیان در این گونه موارد هنگام تقطیع برای مطابقت دادن وزن شعر فارسی با قاعده عروض عرب مصوت

کوتاهی می افزودند که آن را حرکت خفیفه یا مختلسه یا دزدیده می نامیدند. نگاه کنید به:

ابوالریحان محمد بن احمد بیرونی، تحقیق ماللهند، حیدرآباد دکن ۱۳۷۷ هجری / ۱۹۵۸ میلادی، ص ۱۰۷؛

ترجمه فارسی: ابوریحان بیرونی، تحقیق ماللهند، ترجمه منوچهر صدوقی سها، جلد ۱، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۰۳.

شمس الدین محمد بن قیس الزازی، المعجم فی معایر اشعار المعجم، به تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۳۸، ص

۹۹ بید.

خواجه نصیرالدین طوسی، معیار الاشعار، باهتمام محمد نشارکی - جمشید مظاهری، تهران ۱۳۶۳، ص ۵-۷.

پرویز ناتل خانلری، وزن شعر فارسی، ص ۱۳۷ بید.

گویا در هند هنگام خواندن شعر فارسی حرکت مختلسه را تلفظ می کنند و از این رو برخی معتقدند (نگاه کنید

به: نولدکه، همان جا، ص ۹۳) که ایرانیان نیز در قدیم این مصوت را تلفظ می کردند. به نظر نگارنده این حدس چندان

محتمل نیست. چون گذشته از این که شعر اغلب به سخی زشت و گاه نامفهوم تبدیل می گردد، افزودن این مصوت در

جایی که هجای کشیده به دو صامت می انجامد همیشه بی اشکال نیست و آنچه در کتابهای عروض برای رفع مشکل

آن گفته اند (اشعار المعجم، ص ۱۰۰ بید) نوعی خودفریبی است برای مطابقت دادن وزن شعر فارسی با قواعد عروض

عرب. چنان که مثلاً مصرع: بنام خداوند جان و خرد را نیز به این صورت تقطیع می کردند (معیار الاشعار، ص ۷):

بنامخ خداون دجانخ خرد

فمولن فمولن فمولن فعل

ولی البته آن را به این صورت نمی خواندند. در هند احتمالاً چون فارسی زبان مادری آنها نیست، حرکت مختله را بمنظور نیاختن وزن تلفظ می کردند. نگارنده در کلاس درس خود نیز مشاهده کرده است که برای خارجیان حفظ وزن در شعر فارسی دشوار است و از این رو به آنها همیشه توصیه می کند که قطعات کوچکی در وزنهای مختلف از بر کنند.

۳- برای صورت پهلوی نگاه کنید به: D.N. Mackenzie, A Concise Pahlavi Dictionary, London 1971.

۴- تغییر جنس مصوت مثلاً آفروختن به فروختن، آفزودن به فزودن، آفسردن به فُسردن و غیره که غالباً در اثر تجانس با مصوت بعدی (Assimilation) پدید آمده است، باید سبتر صورت گرفته باشد.

۵- مجمل التواریخ، بکوشش محمد تقی بهان، تهران ۱۳۱۸، ص ۲۹.

۶- ثعالبی، تاریخ غرالسیر، تصحیح زتیرگ، پاریس ۱۹۰۰ (تهران ۱۹۶۳)، ص ۶۶۶ به بعد.

۷- شاهنامه، چاپ مسکو ۳۶۴۴/۲۲۸/۹ و ۳۶۵۲ و ۳۶۵۹.

۸- نگاه کنید به: محمد جعفر محبوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۶-۳۵ و

۱۹۳-۱۹۵.

۹- درباره مسعودی مروزی و شاهنامه او، مطهر بن طاهر المقدسی در کتاب البدء والتاریخ تألیف ۳۵۵ هجری (۱-۶، پاریس ۱۸۹۹-۱۹۱۹)، ۳، ص ۱۳۸ و ۱۷۳ و ثعالبی در غرالسیر، ص ۱۰ و ۳۸۸ گزارش کرده اند و مقدسی سه بیت از شاهنامه او را نقل کرده است. شادروان محمد قزوینی در بیست مقاله (با اهتمام عباس اقبال، ج ۲-۱، تهران ۱۳۳۲)، ج ۲، ص ۱۴ در بیت نخستین روی حرف یای گیومرث تشدید گذارده و مصراع دوم آن را بصورت: به گینی در گرفتش پیشگاهی، تصحیح قیاسی کرده و بدین ترتیب این بیت را نیز مانند آن دو بیت دیگر به وزن هزج مدلس درآورده است.

۱۰- البته همه انواع وزن، هجایی، تکیه ای، هجایی-تکیه ای و حتی آهنگ در وزن آزاد، در تعیین زبان شعر مؤثراند، منتها نه به اندازه وزن کمی. در این جا باید تأثیر قافیه را نیز در ساخت جمله در شعر در نظر داشت.

۱۱- M. Boyce, "The Parthian Gōsān and Iranian minstrel tradition," *JRAS* 1957, pp. 10-45.

جلال خالقی مطلق، «حماسه سرای باستان»، در: سیمرغ، ۵/۲۵۳۷، ص ۳-۲۷.

۱۲- درباره رابطه شعر فارسی با موسیقی نگاه کنید به:

E. Yarshater, "Affinities between Persian Poetry and Music," *Studies in Art and Literature of the Near East*, ed. P. Chelkowski, University of Utah and New York University, 1974, pp. 63 ff.